

دستیابی به دین برتر (۶)

اهمیت وجود ممکن و متشابه

به مناسبت بحث محکم و متشابه، مثال از جریان حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه السلام و حضرت هارون علی نبینا و آله و علیه السلام، زده شد که در آن مواردی وجود دارد که باعث ابهام می گردد. یکی از بحث های لازم که باید مطرح شود، طرح محکم و متشابه، وظیفه ی ما، کیفیت استفاده از محکمت و متشابهات و ... است. زیرا این بحث، یک قضیه ی بسیار حیاتی برای زندگی است و خیلی ها به وسیله ی متشابهات (در قرآن، روایات، سیره ی معصومین و حوادث عالم) دین داری شان سُست شده است و ندانستند که یک متشابه، اگر برای کسی، سرعت گیر شده است، برای دیگری، عامل شتاب است. یعنی خود متشابهات، یکی از مواردی است که در زندگی، فوق العاده برکت دارد.

متشابهات در جریان حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه السلام

در سیره ی حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه السلام و هارون علی نبینا و آله و علیه السلام، چند مسئله، در آیات داریم: ۱- حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه السلام به شهر ورود کرده وبدون اینکه از هارون علی نبینا و آله و علیه السلام توضیح بخواهد، کتک خوار کننده ای به او زده است. «وَلَمَّا رَجَعَ مُوسَى إِلَى قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا قَالَ ... وَ أَلْقَى الْأَلْوَاحَ وَ أَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ يَجُرُّهُ إِلَيْهِ» (اعراف/۱۵۰). ۲- در حالی که هر دو پیامبر بودند و معصوم. ۳- هارون علی نبینا و آله و علیه السلام، اصلاً مقصر نبود و کوچکترین کوتاهی نکرده بود، بلکه به نهایت وظیفه ی خود عمل کرده بود. «قَالَ ابْنُ أُمِّ إِبْنِ الْقَوْمِ اسْتَصْعَفُونِي وَ كَاذِبُوا يَقْتُلُونَنِي...» (اعراف/۱۵۰) و من تا نزدیکی مرگ با اینها مقابله کردم. البته که ایشان معذور هم بود «إِنِّي خَشِيتُ أَنْ تَقُولَ فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِي إِسْرَءِيلَ وَ لَمْ تَرْقُبْ قَوْلِي» (طه/۹۴) از این بیشتر، مجاز نبودم و دُرُست نبود جلو بروم چون، شما فرموده بودید که تفرقه بین قوم صورت نگیرد. ۴- حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه السلام، از قبل می دانسته است که مقصر کیست. یعنی خداوند، در همان میقات ۴۰ روزه می فرماید: ما به موسی گفتیم که سامری، قومت را گمراه کرده است. «قَالَ فَإِنَّا قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ مِنْ بَعْدِكَ وَ أَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ» (طه/۸۵). با اینکه، خداوند این چنین خبری را به حضرت داده است، باز هم، نه حضرت به خداوند می گوید: اجازه بده تا بازگردم و قوم را نجات دهم و نه خداوند، اجازه می دهد (گوساله پرستی در همان ۱۰ روز انتهایی، اتفاق افتاد). پس حضرت همه چیز را می داند و اینطور نبوده است که با یک مسئله ی ناگهانی مواجه شود و کنترل خود را از دست بدهد.

اشاره

در مورد حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه السلام، چون جریانات زیادی داریم، خداوند تذکری می دهد؛ که او، مصنوع و دست ساخته ی زیر نظر خاص خداوند است. (البته که همه ی انبیاء اینطور بودند ولی در مورد حضرت، چون متشابهات، زیاد است، خداوند تذکر داده است). «... وَ أَلْفَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِنِّي وَ لِيُصْنَعَ عَلَيَّ غَيْبِي» (طه/۳۹) و

ساخته ی خداوند، عیب پیدا نمی کند. و «... إِنَّهُ كَانَ مُخْلِصًا وَ كَانَ رَسُولًا نَبِيًّا» (مریم/۵۱) ما خالصش کردیم و اشکال در او ایجاد نمی شود.

کارهای عجیب

حال، حضرت، بعد از برگشت از کوه چند کار عجیب، انجام می دهد: ۱- مانند کسی که الان، قرآن را به زمین بزند، الواح تورات را انداخت. کتاب خداوند، محترم است، علاوه بر آن، الواح را خود خداوند، مکتوباً، به حضرت داد و حتی جلدش از طرف خداوند است) «... وَ أَلْقَى الْأَلْوَاحَ ...» (اعراف/۱۵۰). ۲- موهای برادرش را به طرف خودش کشید. «... وَ أَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ يَجُرُّهُ إِلَيْهِ» (اعراف/۱۵۰). این موارد، سوال ایجاد می کند که اگر، او مستحق است، پس باید یک گناه کبیره، انجام داده باشد و اگر مستحق نیست و ولی خداوند است، اهانت به اولیاء خداوند، جنگ با خداست. (کسی که مومنی را با نصف کلمه، اذیت کند، روز قیامت در حالی محشور می شود که روی پیشانی اش نوشته شده است: این از رحمت خداوند به دور و مایوس است). همه ی این ها در حالی است که هارون علی نبینا و آله و علیه السلام، بی تقصیر است ۳- با مقصر اصلی، هیچ برخوردی نمی شود، با اینکه حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه السلام، می دانسته، مقصر کیست. ۴- خود بنی اسرائیل هم که پیرو سامری بودند، دستور به قتل یکدیگر را دریافت کردند. (پیروان را اعدام کرده و سرکرده را رها کرد).

نکات قابل تامل

این جریان، در سوره های طه و اعراف و قسمتی در شعراء آمده است. در سوره ی طه، بحث وزارت و جانشینی حضرت هارون علی نبینا و آله و علیه السلام نیز مطرح شده است. (سوره ی طه، سوره ایست متمرکز در بحث ولایت و نکات فراوانی، بیان شده است)

تمام عبارات قرآن، نکته دارد. مثلاً در سوره ی بقره، ۲ صفحه درباره ی یک پیامبر، صحبت می شود اما، نام آن پیامبر، آورده نمی شود. با اینکه نام وصی او را می آورد. (حضرت سموئیل علی نبینا و آله و علیه السلام و طالوت وصی او). اینکه خداوند در قرآن، از آوردن خصوصیات جزئی و اسامی، ابا دارد و در جای دیگر نامی را ذکر می کند، قصد گوشزد کردن نکته ی مهمی را دارد (مثلاً می گوید: زن فرعون، مادر موسی، فرعون و ...).

۱۴۰ داستان، در قرآن، با چهار اسم، آمده است (هارون، موسی، قارون و هامان). وقتی نام حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه السلام را می آورد، ما را به ربوبیت مطلقش، متوجه می کند. موسی، یعنی؛ از آب گرفته شده (در عبری، موشه می گویند). در آب افتاده و توسط دشمنش که به خاطر همین نوزاد، هزاران شکم را پاره و نوزاد را کشته است، از آب گرفته می شود.

سامری، در حقیقت اشاره به شخصیت فرد دارد «مُسْتَكْبِرِينَ بِهِ سَامِرًا تَهْجُرُونَ» (مومنون/۶۷). سامری، یعنی کسی که افسانه باف است (چَرت و پَرت گو است). از حیث فکری و شخصیتی، این فرد، دنبال امور پوچ و بی معناست.

